

«بیدل در آینه تاریخ»

(تصوف و عرفان از نگاه بیدل)

محمود داداش رستمی ثالث
دانشگاه آزاد اسلامی واحد بناب

چکیده مقاله:

عبدالقادر بیدل دهلوی بزرگترین شاعر فارسی‌گوی هند در سال ۱۰۵۴ هـ.ق در یک خانواده نظامی با گرایشات عرفانی در دهلی دیده به جهان گشود. در کودکی پدر و مادرش را از دست داد و تحت سرپرستی عموی درویش مسلک خود بنام میرزا قلندر قرار گرفت. بیدل با توجه به استعداد ذاتی خود و راهنمایی‌های عمویش راه ترقی و کمال را در پیش گرفت و بالاخره به علت آشنایی با افکار عارفان و صوفیان بزرگ، زبان و ادب فارسی در شعر و شاعری در شاخه هندی به کمال رسید. در آثار بیدل عرفان اسلامی و فلسفه هندی موج می‌زند. بالاخره با به یادگار گذاشتن بیش از صد هزار بیت شعر و آثاری در نثر در سال ۱۱۳۳ هـ.ق در سن ۷۹ سالگی در دهلی درگذشت و در صحن خانه‌اش به خاک سپرده شد و همه ساله روز چهارم صفر را که روز وفات بیدل است از طرف دوستدارانش مراسم با شکوهی تحت عنوان عرس بیدل برگزار می‌شد.

کلید واژه:

عرفان، تصوف، بیدل، غزل فارسی، سبک هندی، وحدت وجود، سوررئالیسم، شکست رنگ.

پیشگفتار

حرفم همه از مغز است از پوست نمی‌گویم آن را که بجز من نیست من اوست نمی‌گویم

سپاس و ستایش فراوان خداوندی راست که چراغ عقل و معرفت را برای منور کردن حیات تاریک بشر به انسان هدیه داده است. زبان را که نردبان عقل و خرد، معراج زیبایی‌ها و یکی از پر رمز و رازترین و پیچیده‌ترین پدیده‌های بشری است، برای متجلی ساختن استعدادها و نیروهای نهفته انسان در نهاد بشر به ودیعه نهاده و ادب و هنر را که معراج زبان، مظهر علم‌الاسماء الهی، مهبط زیبایی‌ها و بستر تمدن‌هاست، ارزانی داشته است. براستی اگر زبان از زندگی انسان منها شود دیگر چیزی از انسان باقی نخواهد ماند. خداوند حکیم و علیم بوسیله همین زبان با بشر سخن گفته است. همین زبان است که امواج متلاطم اندیشه‌های عمیق بشری را به ساحل فهم و آگاهی می‌رساند. زبان در تمام جنبه‌های زندگی انسان از اهمیت زیادی برخوردار است. به همین دلیل در طول تاریخ دستخوش تحولات و دگرگونی‌های زیادی شده است. با گذشت زمان و با بوجود آمدن فراز و فرودها، مقتضیات، و احتیاجات پایان‌ناپذیر بشر کم‌کم توان زبان از حمل بار تفکرات عمیق بشری عاجز می‌شد. اما در این برهه ادب و هنر، بویژه شعر به داد زبان رسیده و با ایجاد ظرفیت‌ها و ظرافت‌ها و قابلیت‌های شگرف زبان را از ثری به ثریا رسانیده است. به همین خاطر اندیشه‌های بشری در تمام جنبه‌ها و شئون و مظاهر زندگی توانسته است به نحو احسن به ظهور برسد. اگر همه ظرفیت‌ها و ظرافت‌ها و قابلیت‌های زبان را که ادب و هنر موجد و منشاء آنها است در تمام زبان‌ها و فرهنگ‌ها شمار کنند، شاید برای اکثر اهل زبان حتی اهل فن هم تعجب‌آور باشد، قرآن کریم با آن همه فصاحت و بلاغت که واسطه بین خالق و مخلوق است با توسل به سمبل و کنایات و

مجاز و ... و سایر ظرفیت‌های زبانی به صورت اعجاز درآمده است. معانی، بیان، بدیع و تمام آرایه‌ها و صناعات ادبی در قالب ترکیبات زیبا، و زیر مجموعه‌های آنها نظیر تشبیهات، استعارات، کنایات، مجاز و ... که هر کدام در انتقال معانی ژرف نقش بسزایی دارند، زبان را در تمام ابعادش متحول کرده‌اند به غیر از زبان شعر و ادب با کدام زبان و واژگانی این معانی ژرف را می‌توان متبلور ساخت که مولوی با تکیه بر صنعت تشبیه آفریده است.

این زبان چون سنگ و فم آهن وش است آنچه بجهد از زبان آن آتش است
سنگ و آهن را منزل بر هم گزاف گه ز روی نقل و گه از روی لاف
زانکه تاریک است و هر سو پنبه‌زار در میان پنبه چون باشد شرار
نکته‌یی کان جست ناگه از زبان همچو تیری دان که آن جست از کمان

امروز زبان در تمام عرصه‌ها بویژه در عرصه ادب و هنر به این درجه از رشد و زیبایی رسیده است، مدیون و مرهون نویسندگان و شعرای نستوه می‌باشد. تاریخ ادبیات هرملتی گواه این مدعاست که شعرا در آرایش و پیرایش و کمال‌بخشی زبان زحمات طاقت‌فرسایی را متحمل شده‌اند. اگر آسمان زلال زبان و ادبیات فارسی را به نظاره بنشینیم، می‌بینیم که ستارگان تابناک زیادی چون دانه‌های الماس در شب تیره جهل و تاریکی درخشیده و پالایش زبان فارسی را وجهه همت خویش قرار داده‌اند. در این راستا از فردوسی گرفته تا استاد شهریار و از بوعلی گرفته تا زرین‌کوب‌ها و مرتضوی‌ها و محسنی‌ها و شوقی‌ها و همه و همه در معراج زبان و ادبیات فارسی نقش بسزایی را داشته‌اند. اما در این میان یکی از شعرای فارسی زبان شبه قاره، ابوالمعانی میرزا عبدالقادر فرزند عبدالخالق در پرده شعر و شاعری نوای دل‌انگیز دیگری نواخته است. گویی مفهوم این بیت حافظ را سرلوحه کار خویش قرار داده است که می‌فرماید:

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

از آنجاکه بیدل در رأس یک جریان و سنت ادبی قوی، بنام سبک هندی قرار گرفته و زبان و ادب فارسی را دچار تحول کرده است، لذا وظیفه حکم می‌کند در راه شناساندن این شاعر دیر آشنا به جامعه ادبی از هیچ کوششی دریغ نشود. زیرا بیدل حاصل میراث علمی و فرهنگی دونسل به ظاهر متفاوت (ایران و هند) می‌باشد که بین عرفان اسلامی و فلسفه هندی با ساروج

سبک هندی پیوند زده است و با ابداع و ایجاد ترکیبات خاص و مضامین امروزی راه را به شعرای معاصر نیز نشان داده است. آقای حسن حسینی در کتاب بیدل، سپهری و سبک هندی تا اندازه‌ای این ارتباط و راهنمایی را نشان داده است.

نگارنده طی مقاله‌ای تا آنجا که بضاعت علمیش اجازه داده است در راه معرفی بیدل، اندیشه‌های عرفانی و فلسفی و ویژگی‌های شعری این شاعر درویش مسلک نظامی پیشه و آثار آن کوشیده است. امید است که استادان گرانقدر پرده اغماض به روی اشتباهات و نواقص این مقاله بگسترانند تا تشویقی باشد برای ادامه کار در وادی بیدل‌شناسی که بهرحال عمر شریفش را در راه اشاعه ادب و زبان فارسی و تزکیه نفس صرف کرده است.

بیدل در آینه تاریخ

تب و تاب اشک چکیده‌ام که رسد به معنی راز من ز شکستِ شیشه دل مگوشنوی حدیث گداز من

در دانشنامه ادب فارسی، بخش دوم، گردآورنده حسن انوشه، در مورد بیدل چنین آورده است: ^۱ ابوالمعانی میرزا عبدالقادر فرزند عبدالخالق عظیم‌آبادی، پتنا (۱۰۵۴ - دهلی ۱۱۳۳ ق) شاعر فارسی‌گوی شبه قاره، از طایفه ترکان چغتایی برلاس (به معنی دلیر و نجیب‌الاصل) است. شیرخان لودی، مصنف مرآت‌الخیال که معاصر بیدل بود، میرزا را از قوم چغتایی برلاس دانسته و در حیات بیدل کتاب خود را به نظر وی رسانده و بیدل صحت آن را تأیید کرده است. در مورد قوم برلاس خواندمیرنوشته است: در ناحیه ارگویی بدخشان قومی زندگی می‌کنند بنام برلاس و به زبان ترکی سخن می‌گویند و خود را چغتایی و تیموری می‌خوانند. در این اواخر نظریه جدیدی در مورد بیدل پیدا شده مبنی بر اینکه بیدل از خوست بدخشان از توابع قطغن می‌باشد و در اثبات این ادعا آورده‌اند که بسیاری از شاعران، عالمان و منصب‌داران سپاه و مردمان خوست از آن دیار به دربار شاهان مغولی هند شتافته‌اند. شاه محمد شفیع تهرانی، متخلص به وارد، در کتاب مرآت واردات می‌نویسد: «سلسله اجداد بیدل، منتهی به شاه منصور بن مظفر پادشاه فارس ممدوح خواجه حافظ می‌گردد. هنگامی که شاه منصور با امیر تیمور صف‌آرایی نموده کشته گردید. اولاد و احفادش رو به صوب بخارا آوردند، چندین پشت میرزا

۱- دانشنامه ادب فارسی، بخش دوم، ص ۵۴۱.

در ماوراءالنهر اقامت داشتند، پدر بیدل از آن مکان مفارقت ورزیده در مملکت بنگاله رحل اقامت افکند. بعد از انقضای یک پشت آفتاب وجود میرزا از مطلع صبح سعادت طالع گشت» بیدل در چهار عنصر پدرانش را سپاهی پیشه معرفی کرده است. صاحب سفینه خوشگو، نام پدر بیدل را عبدالخالق آورده است. عبدالخالق در اکبرنگر سربازی دولتمند بود اما پس از مدت‌ها، زندگی صوفیانه اختیار کرد و به یاری مولانا کمال به طریقه قادری درآمد. عبدالخالق با آن تفکرات صوفیانه که بعدها آن را از دربار جدا کرد شغل نظامی‌گری را انتخاب کرده بود. حتی هنگام ولادت بیدل آن را برای طلب دعا نزد شیخ و مرشد خود میرزا ابوالقاسم ترمذی برد. شیخ نیز برای تولد کودک دو ماده تاریخ «فیض قدس» و «انتخاب» را ساخت و او را دعای خیر کرد. مولانا کمال مهستی استاد عبدالخالق که از پیران سلسله قادریه بوده به سبب عقیده راسخی که به مقام شیخ عبدالقادر گیلانی (۴۷۰ - ۵۶۰ هـ. ق) داشت کودک را عبدالقادر نامید. بیدل در اوآن کودکی که هنوز به پنج سالگی نرسیده بود پدر فاضل و عارف خودش را از دست داد (۱۰۵۹ هـ. ق) بعد از تقریباً نزدیک دو سال از فوت پدر، مادرش او را به مکتب فرستاد و در مدت هفت ماه خواندن و نوشتن آموخت و قرآن را ختم کرد. در سال ۱۰۶۱ هـ. ق مادرش از دنیا رفت و عموی سپاهی درویش مسلک‌اش سرپرستی عبدالقادر را به عهده گرفت.

میرزا قلندر عموی عبدالقادر با آنکه سواد چندانی نداشت اما شعر نیکو می‌سرود. و بهترین سرگرمی میرزاقلندر، دیدار با صوفیان بود. این مرد در پرورش استعداد عبدالقادر نقش بسزایی داشت. همچنین آن را با افکار صوفیانه و صوفیان مشهور آشنا ساخت. عبدالقادر در مکتب مشغول به تحصیل بود که چشمه طبع شعرش شروع به جوشیدن کرد، چنانکه روزی در مکتب با دیدن یکی از همدرسانش که قرنفل می‌جوید و بوی خوش از دهانش به مشام می‌رسید این شعر را سرود:

یارم هر گاه در سخن می‌آید بوی عجیبش از دهن می‌آید
این بوی قرنفل است یا نکهت گل یا رايحه مشك ختن می‌آید

کسانی که این رباعی را شنیدند، به سبب کمی سن عبدالقادر، باور نمی‌کردند که این شعر از طبع او جوشیده باشد. عبدالقادر تا ده سالگی صرف و نحو عربی و نظم و نثر فارسی را

به خوبی فرا گرفت. بندر ابن داس خوشگو می گوید: عبدالقادر کافیه ابن حاجب را به پایان رسانیده است. روزی میرزاقلندر در مکتب میرزا عبدالقادر حاضر بود، طبق معمول بر سر موضوعی میان دو طالب بحث درگرفت. پس از گفت و گوی بسیار بالاخره شاگردی همدرسش را مجاب کرد و عجب و غروری به وی دست داد. دوستش بسیار متأثر شد. میرزاقلندر که شاهد این گفت و گو بود، از این که این علوم عجب یا انفعال را دامنگیر آدمی می کند، ناراحت شد و میرزا عبدالقادر را از فراگیری علوم بازداشت و به راه فقر و طریقت و معرفت رهنمون کرد. میرزاقلندر هر روز شماری کتاب نظم و نثر برمی گردید و عبدالقادر را تکلیف به مطالعه آنها و گردآوردن گزیده مطالب می کرد. بدین ترتیب عبدالقادر آشنایی فراوان با شعر قدما یافت و قرینه هایی از آن را که به شناخت او از آثار سنایی، عطار و مولوی دلالت می کند در آثارش می توان یافت. گذشته از آن در کنار آموختن نظم و نثر، تمرین های جسمانی و مشق های نظامی نیز ضروری بود و شمشیربازی، تیراندازی، اسب سواری، مشت زنی، زورآوری و کشتی، از جمله تمرینات خسته کننده و روزمره وی بودند.

صدرالدین عینی زندگی عبدالقادر را به پنج دوره تقسیم کرده است: ۱- دوران کودکی و جوانی که در تحت تأثیر شیخ کمال، در عقیده و عمل به مقررات دینی گشت. ۲- دوره مجذوبیت و ترک دنیا ۳- دوره اشتغال به تصوف اسلامی و تمایل به وحدت وجود که از اندیشه های ابن عربی متأثر شده است. ۴- دوره آشنایی با فلسفه قدیم هند و آمیختن آن با تصوف اسلامی و اختیار راه میانه. یعنی عقیده به مساوات هند و مسلمان ۵- معتقد شدن به ارزش زندگی و خدمت به خلق و جمعیت. زمانی که بیدل در دهلی بود کمالات اخلاقی و اندیشه هایش در میان جوامع ادبی دهلی شهرت بسیار یافته بود.

عاقل خان رازی و پسرش قیوم خان و شکرالله خان مسئولیت برآوردن نیازهای او را بر عهده داشتند. به گفته عبدالقادر، دست کم از ۱۰۹۶ تا ۱۱۰۸ هـ. ق یعنی سال درگذشت نواب شکرالله خان، سه فرزندش که نخستین به خطاب پدر، یعنی شکرالله خان رسیده، و شاکرخان و میرکرم الله خان که به عاقل خان مخاطب شده بود، در پاس خاطر و حفظ مراتب عبدالقادر بسیار می کوشیدند. در سال ۱۰۸۵ هـ. ق عبدالقادر تنها و با پای پیاده از دهلی به لاهور و پنجاب سفر کرد. از این هنگام تا ۱۰۹۶ هـ. ق که از متهره به دهلی رفت، خبری از او در دست نیست، گویا این سالها را در سرگردانی و پریشان حالی و مسافرت گذرانده است.

پس از ورودش به دهلی در خانه‌ای که نواب شکرالله خان و پسرش شاکرخان از لطفعلی با پنج هزار روپیه خریده و به عبدالقادر پیشکش کرده بودند، اقامت گزید، در ضمن روزی دو روپیه برای هزینه‌های روزانه می‌گرفت که تا پایان عمر بدو می‌رسید. عبدالقادر در سال ۱۰۸۰ هـ. ق ازدواج کرد از آنجا که در اول ازدواج هنوز از طرف کسی حمایت نمی‌شد، بخاطر تأمین مخارج زندگی به سپاهیگری که حرفه پدرش بود روی آورد و به سپاه اعظم شاه پیوست و با منصب پانصدی، داروغه کوفتگرخانه (طلاکوب و مذهب) وی شد. روزی در مجلس شاهزاده محمد اعظم سخن از شعر و شاعران بزرگ می‌رفت، یکی از نزدیکان شاهزاده به عرض وی رساند که در شاعری کس بلندپایه‌تر از میرزا بیدل که اینک به ملازمت منسلک است نیست. پس شاهزاده از بیدل خواست قصیده‌ای در مدحش بسراید تا پایه سخنش را دریابد و بر مرتبه‌اش بیفزاید. اما بیدل نخواست که هنر و معرفت خود را به داغ ننگ مدح مهر کند، برآشف و قطع علاقه نوکری وی کرد. مؤلف خزانه عامره می‌نویسد: «چون میرزا خود را از در اغنیا کشید، حق تعالی امرای عصر را آستان او فرستاد.»

عبدالقادر در آغاز کار «رمزی» تخلص می‌کرد. روزی در دیباچه گلستان سیر می‌کرد، به این مصرع رسید: «بیدل از بی‌نشان چه گوید باز» از آن پس تخلص خود را به بیدل بگردانید. بیدل از طرفی حاصل یک سنت ادبی قوی و پربار است و از طرفی پرورش یافته، در دامن عرفان و تصوف اسلامی و فلسفه هندیست.

نقاب راز دو عالم شکافتم به خیالت ز صد هزار شبستان به یک چراغ گذشتیم

پرفسور نبی هادی در این مورد در کتاب عبدالقادر بیدل دهلوی آورده است:

«میرزا از کودکی در محیطی آکنده از روح عرفان و تصوف بالیده و با متصوفان و صاحبان فضل تماس و صحبت داشت. روح حساس وی نیز رفته رفته او را به سوی حقیقت و دستیابی به وجود حقیقی کشاند. همچنانکه پیشروان مشهور طریقت و متصوفان و اولیاء چون سنایی، عطار و مولوی همه در این باره تأکید کرده‌اند. در مثنوی منطق‌الطیر عطار محور بحث همین موضوع «جستجوی خود» است. موضوع حکایت این است که سی مرغ شوق دیدار «سیمرغ» می‌کنند و در جستجوی سیمرغ به پرواز درمی‌آیند. سرانجام این حقیقت را کشف می‌کنند که

خود را شناخته و به خود رسیده‌اند خود را شناختن همان دیدار و ملاقات سیمرخ حقیقت است.^۱ بیدل در شعری به صورت خطاب می‌گوید:

در جستجوی ما نکشی زحمت سراغ جایی رسیده‌ایم که عنقا نمی‌رسد
یا:

از خویش برون نیست چو گردون سفر ما سرگشته شوقیم مپرسید کجاییم

تمایلات صوفیانه بیدل با تماس با اهل علم و فضل به وی تفکرات فلسفی بخشیده است. تأملات بیدل در آثار غزالی، ابن عربی، مولوی و سنایی بر ذخایر معلوماتش افزوده و بدین ترتیب به مابعدالطبیعه معرفت حاصل کرده است. از طرفی مطالعه و استنساخ آثار شعرا و ادبای بزرگ نیز به تصفیة قریحه ادبی وی یاری رسانده است. زمینه‌های عرفان و تصوف بیدل که در جای جای آثارش خصوصاً در مثنوی یازده هزار بیتی او بنام «عرفان» مشاهده می‌شود از آنجا نشأت می‌گیرد که بیدل از مریدان و هواداران صدیق و آتشین صوفیان و درویشان بود و از آنان با ترکیبات، خورشیدنگاهان، عالی همتان و ... یاد می‌کند بیدل حتی در کنار فعالیت‌های روزمره به تشویق عمویش میرزاقلندر در سفر و حضر به مجالس درویشان و دیدار صوفیان می‌رفت تا کلمات معرفت و حقیقت را خود از زبان صوفیان و بزرگان بشنود و آداب و رسوم اهل سلوک را از نزدیک به نظاره بنشیند. آنچه در این مجالس و مسافرت‌ها می‌دید و می‌شنید، زمینه‌های عرفانی و هنری افکارش را پی‌ریزی می‌کرد. در این باره خودش می‌گوید: «هر ازدحامی که به مشاهده‌ام می‌رسید به حیث مکتبی در راه تکامل من خدمت می‌کرد و هر کلمه‌ای که به گوشم مواصلت می‌کرد مرا قدمی جلوتر می‌کشاند، هر معنی باریکی در مقابلم یک کتاب اسرار را می‌گشود و هر نکته‌ای دفترهای حقیقت را باز می‌کرد». شاه فاضل، صوفی بنام دهلی که دوست میرزا قلندر بود در پرورش افکار صوفیانه بیدل اثر فراوان داشت. بالاخره در اثر مجالست و معاشرت با صوفیان و دراویش قادریه رفته رفته انقلابی بزرگ در طبیعت وی رخ داد و مزاج لطیف، او را از اشتغال به عالم ظاهر به مطالعه اسرار باطن کشاند. بیدل

۱- عبدالقادر بیدل دهلوی، بنی هادی، ص ۸۹.

همانند پدر و عمویش سالک مسلک قادری شد. برخی محققان مذهب او را قادری پنداشته‌اند در حالیکه قادریه دین یا مذهب نیست بلکه مکتب و روش خاص دراویش قادری بود. بیدل علاوه بر تصوف و فلسفه در نزد دایی خود میرزا ظریف که در حدیث و فقه استاد بود مابعدالطبیعه را نیز فراگرفت. امروز اگر باب بیدل شناسی باز شود باید حتماً محور اندیشه‌های بیدل فصل جداگانه‌ای داشته باشد زیرا بدون شناخت محورهای اندیشه بیدل شناخت کامل او امکان‌پذیر نخواهد شد. در این مقاله سعی بر این است که برای علاقمندان بیدل محور اندیشه‌های بیدل تا اندازه‌ای معرفی گردد. پروفیسور بنی‌هادی در این باره می‌گوید: «در اندیشه هندی دو مسأله حایز اهمیت بنیادی است. هردو مسأله ارزشی برابر دارند. یکی به هستی انسانی و فطرت آدمی متعلق است و تحقق آن با جستجوی خود چنانکه گذشت، عرفان خود یا تجربه خود صورت می‌پذیرد، مسأله دیگر تصور کائنات است. یعنی این مسأله است که حقیقت عالم چیست و رنگ و بوی مظاهر خارجی آن چگونه است؟ کاوش در این اندیشه است که تفکر هندی را به توسعه وحدت ذات و وحدت جوهر می‌رساند. مطلب اینجاست که جهان محسوسات فقط طلسم و مجاز است.»^۱

هستی مرهوم ما یک لب گشودن بیش نیست چون حباب از خجالت اظهار خاموشیم ما البته خورشید یا ذره باشد، دریا یا قطره، در همه آنها جوهری علوی وجود دارد.

جوهر علویست درهرجز و سفلی موجزن سنگ هم با آن زمین‌گیری سراپا آتشست همان جوهر در تمام کائنات چون روح کلی یا به عبارت دیگر ذات مطلق، وحده لا شریک له ازلی و ابدی است. اینجا حدود اندیشه‌های هندی و تصوف اسلامی، خصوصاً عقیده وحدت وجود بود به هم نزدیک می‌شوند، اما با یک تفاوت فاحش که تا حد تضاد به نظر می‌رسد، باید حتماً توجه داشت که سرشت تصوف پر از گرمی و سوز و گداز است. در حرارت آن یک ماهیت عنصری موجود است. برعکس فلسفه هندی از ابتدا تا انتها سرد است، مشرب تصوف، عشق افراطی را شرط ضروری می‌داند، در حالی که در مکتب متفکران هندی عشق جایی ندارد. برای ادراک حقیقت واحد و رسیدن به آن بردانش و آگاهی تاکید می‌کند

و آگاهی را بسنده می‌داند. در فلسفه هندی هر ذره عالم امکان از وجود روح کلی سرشار است و تمام موجودات عالم مظهري از ظهور روح کلی است. به عقیده متفکران هندی نه تنها جانوران و گیاهان، بلکه جمادات نیز حیات دارند. حکمای هند ماده را ذی روح می‌شمارند. این نکته در جای جای نوشته‌های بیدل چه در نظم و چه در نثر موضوعی خاص را تشکیل می‌دهد.

بستر اندیشه‌های بیدل علاوه بر موضوعات مختلف که در سراسر آثارش مشهود است از این قرار است «از خود بیرون آمدن»

تاب یک بار برون آمدن از خویش کراست شمع برخاست از این محفل و کم‌کم برخاست

یعنی چه کسی تاب آن را دارد که تک تک مراحل از خویش برون آمدن را طی کند؟ شمع از این محفل برخاست، اما بین که چطور آهسته آهسته و به تدریج برخاست.

«خلوت گزیدن» در جستجوی ما نکشی زحمت / سراغ جایی رسیده‌ایم که عنقا نمی‌رسد.
«چشم بستن» چشم بریند تلاش دگرت لازم نیست / لغزش یک مژه از دیر و حرم می‌گذرد.

«خاموش نشستن» سزایست زندگی که خموشی نوای اوست / پیش از شنیدن به دل آواز داده‌اند.

«نفس در کشیدن» در خور ضبط نفس دل را ثبات آبروست / بحر با تمکین بود تا موجها استادانند.^۱

بدین ترتیب شعر بیدل رنگ و بوی عرفانی فلسفی به خود می‌گیرد. از طرفی روح و ذات سبک هندی به علت خاستگاه عقلانی آن و پادرمیانی هوش و اختیارات بیش از اندازه عقل و خرد دور از شور و حال و سوز و گداز عاطفی است. در نتیجه ما در آثار بیدل با شعری روبرو هستیم که عرفان و فلسفه، عقل و عشق را زیر یک خیمه جمع کرده است و برای انعکاس و بیان افکار بلندش از همه آنها سود جستیده است. حتی زمانی که برای اندیشه‌های نو و مضامین تازه خود واژه‌ها را نارسا می‌بیند، زیرا هدفش پرورش و تکامل مقوله پررمز و راز وحدت

۱- همان، ص ۱۰۰.

وجودی است، متوسل به شیوه‌ای می‌گردد که امروز آن شیوه را سوررنالیسم می‌نامند. آقای حسن حسینی در کتاب بیدل و سپهری و سبک هندی می‌گوید:

«سوررنالیسم استفاده بیش از حد معمول از عنصر خیال می‌باشد که از ویژگی‌های سبک هندی است.» پس لازم است برای شناخت آثار بیدل به ویژگی‌ها و روش شعری او اشاره گردد. در مقدمه فرهنگ اشعار صائب چنین آمده است: شعر عصر صفوی به سه دوره تقسیم شده است: ۱- سبک وقوع که از باباغانی شروع شده است. ۲- مکتب صائب و هم‌تایان آن که به سبک هندی یا اصفهانی مشهور است. ۳- دوره پیچیدگی بیش از حد شعر که نماینده واقعی آن بیدل دهلوی می‌باشد. برای شناخت شعر بیدل ابتدا باید سبک هندی مورد بررسی قرار گیرد و دوم بایستی سنت ادبی بیدل مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. به اجماع تمامی کسانی که بر روی آثار بیدل کار کرده‌اند شعر بیدل پیچیده و مشکل است، یعنی ساختار جمله‌ها و استعارات و کنایات بکار رفته، پیچیده است.

هرچند واژه‌ها بخودی خود ساده هستند اما نوع ترکیب آنها از نظر معنی و مفهوم بسیار مشکل و دور از دسترس همگان است. بیدل حتی در نثر نیز همین پیچیدگی را حفظ کرده است. از جمله ویژگی‌های برجسته سبک هندی که در اشعار بیدل برجسته‌تر شده است در کتاب شاعر آینه‌ها از دکتر شفیع کدکنی این گونه آمده است:

۱- فزونی بسامد تصویرهای ناسازگون (هر کسی رویی به سویی برده‌اند/ وین عزیزان رو به بی سو کرده‌اند).

۲- حس آمیزی (پنهان‌تر از بو در ساز رنگیم).

۳- وابسته‌های خاص عددی (شرم غرور افعال آبی نزد به رویت / ای انفعال کوثر یک جبهه نم برون آ).

۴- تجرید (عافیت سوز بود سایه اندیشه ما).

۵- اسلوب معادله (فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را/ عشرت امروز بی اندیشه فردا خوش است).

۶- ترکیبات خاص (دوش آزادی تحمل طاقت اسباب نیست/ کوس شهرت انتظاران بشکنم یا نشکنم)

در آثار بیدل فلسفه هند، عرفان اسلامی و اندیشه‌های ابن عربی حضور بلامنازع دارند. از آنجا که تلاطم افکار و تمرج اندیشه‌های پربار بیدل وسیع‌تر از آن است که واژگان نارسا توان

حمل و انعکاس تمام کمال آن را داشته باشد چنانکه خودش اذعان کرده است. (ای بسا معنی که از نامحرمی‌های زبان/ با همه شوخی مقیم پرده‌های راز ماند)^۱

ناچار از تمام ظرفیت‌ها و ظرافت‌ها و قابلیت‌های زبان سود جسته است. حتی از تعبیرات عامیانه و ترکیبات محاوره‌ای هم سود برده است که برخاسته از اصرار بیدل در تازه‌جویی است. بیدل در میدان خیال‌پروری و مضمون‌آوری از همه شاعران روزگارش پیشی گرفته است. افراط فوق‌العاده در آفرینش تصویرهای خیالی و انتزاعی و علاقه بیش از حد و اندازه به جست و جوی مضمون‌های بی‌سابقه و تعبیرات تشبیهی و استعاری از ویژگی‌های کلام اوست. (می‌پرست ایچادم نشئه ازل دارم/ همچو دانه انگور شیشه در بغل دارم) بیدل چندان راه افراط در پیش گرفته است که اغلب درک نسبت‌ها و جهات تناسب میان مصرع‌ها و اجزای معانی شعر را دشوار کرده و سبب ابهام شدید آن شده است. اما در اثر ممارست و مداومت در آثار بیدل و انس گرفتن با سنت ادبی و زبان خاص شاعر، کم‌کم این ابهام و پیچیدگی رنگ می‌بازد و جای خود را به لذت درک معانی و مفاهیم عمیق می‌بخشد. چنانکه خودش مدعی است:

معنی نظران دورند از وهم غلط فهمی نارنج ذقن سیب است لیموست نمی‌گویم

یعنی می‌فرماید، کسانی که به معانی نظر داشته باشند و از پوسته الفاظ بگذرند در درک معانی اشعار دچار مشکل نخواهند شد. البته جای شکی نیست که روش بیدل زمانی خوب درک خواهد شد که بتوان معادل‌های لفظی وی را برای حالات ذهنی‌اش یافت. بیدل با طرح‌های فکری خود، مانند اتصال سریع افکار و تقابل‌های بی‌درنگ و استعمال تشبیهات و استعارات متداخل و پی‌درپی دوران ذهن بر این دشواری چیره شده است. مثلاً بیدل از بسامد تصویرهای ناسازگون، حسامیزی، وابسته‌های خاص عددی و ... نهایت استفاده را برده است. در میان شاعران سبک هندی، بیدل بیشترین بسامد تصویرهای ناسازگون را در راه اشاعه اندیشه‌هایش بکار گرفته است. (غیر عریانی لباسی نیست تا پوشد کسی / از خجالت چون صدا در خویش پنهانیم ما) بیدل در شبکه تداعی‌ها و در زمینه تصویرسازی از لغاتی مانند آینه، شیشه، سنگ، جوهر، حیرت، وهم، غبار، حسرت، تصویر، تحیر، حباب، پری، مینا، سحر، رگ، سنگ، خاموشی، خفتن و دمیدن و موی‌چینی فراوان بهره برده است. نقشمایه آینه در شعر بیدل

۱- شاعر آینه‌ها، ص ۴۰.

یکی از بالاترین بسامدها را داراست. در نظر بیدل آینه به اعتبار این که مانند چشمی است که همیشه باز است و هرگز بسته نمی‌شود یادآور حیرت است. نقشمایه رنگ نیز در شمار پربسامدترین عنصر شعر و سبک بیدل است. این نقشمایه بیشتر تجلیات بیرونی و مظاهر حیات را نشان می‌دهد. رنگ گاهی فقط وهم است، گاهی طلسم نظر، گاهی کثرت (در برابر وحدت) و گاهی نیز تمناهای درونی انسان است. آدمی در کشاکش هزاران موقعیت و تلاطم اندیشه‌های دور و دراز است و در شعر بیدل از همه آنها به رنگ تعبیر شده است. (خیال مایل بی‌رنگی و جهان همه رنگ / چو غنچه محو دلم بوی آشنا این جاست) یا «به فرصت نگاهی آخرست تحصیلم / برات رنگم و بر گل نوشته‌اند مرا» استعاره برات رنگ، خاص بیدل و از ابداعات اوست. عنصر دیگری که در شعر بیدل از بسامد بالایی برخوردار است و با آن مفاهیم عمیق عرفانی و فلسفی را به تصویر کشیده است واژه «غبار» است، بیدل به یاری این لفظ بیشترین تجارب بیان ناشدنی را بیان کرده است. موضوع آن غیب و شهود است که انگیزه خاص افکار شاعرانه وی است. البته غبار در نزد بیدل با وجود مبهم کاینات، هستی بی‌بنیاد انسانی و اشکال بی‌شمار و ناگشودنی حیات نیز در ارتباط است. (غبار غفلت ما را علاج نتوان کرد / پر است دیده ز دیدار و همچنان خالی است).

اگر همه خصوصیات و ویژگی‌های شعر بیدل را شرح دهیم باید روزها را به شب و شبها را به روز برسانیم که این کار از عهده نگارنده خارج است. آثار بیدل دریای موجی است که کمتر صیادی توان صید گهرهای معانی را از این دریای متلاطم دارد. امید است استادان گرانقدر، آن خواصان نهنگ افکن، روزی پرده از چهره این ماه منیر بردارند تا شب ظلمانی بیدل‌شناسی منور گردد. بیدل از جمله پرکارترین و پراثرترین شاعران زبان و ادبیات فارسی است. در مقدمه دیوان بیدل (حسین آهی) آثارش چنین معرفی شده است: از آثارش در نظم دیوان اشعار که در بردارنده اقسام سخن از غزلیات، قصاید، مخمسات و رباعیات است. وی دارای چهار مثنوی به نام‌های: عرفان، طلسم حیرت، محیط اعظم، طور معرفت، که از خود به یادگار نهاده است، علاوه بر آنها آثاری نیز در نثر دارد از جمله: چهارعنصر، رقعات و نکات که حاوی نکته‌های حکمت‌آمیز و پسند می‌باشد. بیدل بالاخره بعد از پشت سر گذاشتن فراز و فرودهای بسیار با کوله‌باری از اندیشه و احساس در سال ۱۱۳۳ هـ. ق در هفتاد و نه سالگی لقای خاک دهلی را به عطایش بخشید و به افلاک پرکشید. پیکر بیدل را چنانکه خود تعیین کرده بود، در صحن حیات خانه‌اش به خاک سپردند. پس از آن هر سالگردش را در روز

درگذشتش در چهارم ماه صفر با مراسمی باشکوه تجلیل کردند و آن روز را روز عرس بیدل نام گذاشتند. هر سال در روز عرس وی، شاگردان، شاعران و دوستدارانش بر مزار وی گرد می‌آمدند، کلیاتش را که به خط خودش بود، می‌آوردند و اشعاری از آن می‌خواندند، سپس به بحث بر سر آن اشعار و نتایج افکار خود می‌پرداختند و پس از آن هر یک، اشعاری از دیوان خود می‌خواندند. دوستدارانش می‌کوشیدند تا روز عرس بیدل را هر چه باشکوه‌تر برپا کنند، گذرگاه‌ها را چراغانی می‌کردند و به مساکین غذا می‌دادند. معنی یاب خان و محمد عطاءالله عطاء، از شاگردانش، سهم فراوانی در برگزاری این سالگردها داشتند. میرزا محمد سعید، برادرزاده بیدل نیز از گردانندگان این آیین بود. عرس بیدل تا ۱۱۷۱ هـ. ق ادامه داشت.



منابع و مأخذ

- ۱- نقد بیدل، سلجوقی، صلاح‌الدین، محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی، ۱۳۸۰، تهران، انتشارات عرفان.
- ۲- عبدالقادر بیدل دهلوی، هادی، نبی، ۱۳۷۶، ترجمه توفیق سبحانی، تهران، نشر قطره.
- ۳- شاعر آینه‌ها، شفیعی کدکنی، محمدرضا، تهران، ۱۳۶۶.
- ۴- بیدل، سپهری و سبک هندی، حسینی، حسن، تهران، ۱۳۶۷، انتشارات سروش.
- ۵- دانشنامه ادب فارسی، انوشه، حسن، تهران، ۱۳۸۰.



**“Bidel in the mirror of history
(sufism and gnosticism in bidel’s view)”**

Mahmood Dadash Rostami Sales
Azad university- Bonab

Abstract:

Abdolghader Bidel Dehlavi was the greatest indian poet who said persian poems .He was born in a military family with gnostic tenden cies in Dehli in 1054.He lost his parents in his childhood and then his Dervish uncle who was called Mirza Ghalandar protected him.

In attention to his natural aptitude and his uncle’s guidances, Bidel improved and attained perfection. Finally because he was acquaintance with the thought of great gnostics and sufies,persian language and culture he attained perfection in poems and poetry in Inian Branch.

Islamic gnosticism and Indian philosophy surge in Bidel’s works.At last he handed down over 100000 verses and some proses.Then he died in Dehli in 1133 when he was 79 years old.And was buried in the court-yard of his house.In forth of Safar which is the day of Bidel’s death a magnificent celebration named Orse Bidel was hold by his friend each y

Key words:

Gnosticism, sufism, Bidel, persian lyric, poem, Indian Method, oneness of Beings, Surrealism, Break of colour.